

مرگ جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا در دهه هفتاد میلادی، یادآور نقش او در کمپ دیوید و توطئه‌ها علیه انقلاب اسلامی ایران است

مرگ مبتکر عادی سازی



حانیه قاسمیان خبرنگار گروه جهان‌شهر

خبر مرگ سیاستمدار ۱۰۰ ساله آمریکایی، جیمی کارتر درحالی منتشر شد که از ریاست‌جمهوری کوتاه و تک‌دوره‌ای او، چندین فریم عکس نمادین باقی مانده است؛ فریم‌هایی که این سیاست‌مدار دموکرات در آن درحال امضای توافقنامه‌ای است که قرار است وعده جهانی پر از صلح را بدهد. احتمالاً مشهورترین قاب از کارتر در حافظه جهان، تصویر کارتر میان انور سادات، رئیس‌جمهور مصر و مناحیم بگیم نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در جریان امضای پیمان کمپ‌دیوید باشد. پیمان عادی‌سازی روابط بزرگ‌ترین کشور عربی با صهیونیست‌ها که سرآغاز توافق اسلو بود. کارتر بابت دلالی میان مصر و اسرائیل مستحق جایزه نوبل صلح تشخیص داده شد؛ جایزه‌ای که پس از او اباما با میراث بمباران بنغازی لیبی برای آن انتخاب شد. مسیری که کارتر آغاز کرد، هموار کردن جاده جنگ‌های پی‌درپی برای میراث‌خواران کاخ سفید، در منطقه خاورمیانه بود. خوشبختانه اجل آن‌قدر به کارتر مهلت داد تا اثر سیاست خارجی دولت چهارساله‌اش را ببیند. او حتی آن‌قدر عمر کرد که ۱۵ ماه نسل‌کشی در غزه را نظاره کند. از کارتر ۱۰۰ ساله که تنها چهارسال از این عمر طولانی را در کاخ سفید گذراند، غیر از چندین چند نهاد حقوق بشری و کتاب تألفی درباره ایران و فلسطین، میراثی باقی نمانده است.

— شروع طوفانی، افول سریع

کارزار مهارانه «جیمی کارتر» برای کسب نامزدی حزب دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۷۶ او را از ناشناختگی نسبی به نامزدی حزب رساند. او در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۷۶ با اختلاف کمی «جرالد فورد»، رئیس‌جمهور وقت را شکست داد. کارتر دوران ریاست‌جمهوری خود را با آمار محبوبیت اولیه ۶۶ درصد آغاز کرد که یکی از بالاترین‌ها برای رؤسای‌جمهور جدید در رکورد‌های مؤسسه نظرسنجی گالوپ محسوب می‌شود. این محبوبیت ادامه یافت تا کارتر ماه عسل طولانی‌ای را تجربه کند. او دو‌ماه اول دوران ریاست‌جمهوری‌اش را با آمار محبوبیت بالای ۷۰ درصد گذراند. محبوبیت او تا تابستان ۱۹۷۷ همچنان بالای ۶۰ درصد باقی ماند. در اوایل سپتامبر ۱۹۷۷، ماه عسل کارتر به پایان رسید و آمار محبوبیت او از ۶۶ درصد به ۵۴ درصد کاهش یافت؛ درست پس از اینکه او معاهده جنجالی کانال پاناما را امضا کرد. این معاهده قدرت اداره کانال را از ایالات متحده به پاناما بازمی‌گرداند. حمایت از او تا فوریه ۱۹۷۸ بالای ۵۰ درصد باقی ماند؛ زمانی که برای اولین‌بار به زیر این سطح سقوط کرد. در بیشتر سال ۱۹۷۸، آمار محبوبیت او زیر ۵۰ درصد بود که شامل مجموعه‌ای از ارقام بین ۳۹ تا ۴۴ درصد از آوریل تا سپتامبر می‌شد؛ این روند هم‌زمان با تلاش دولت برای مقابله با افزایش تورم بود. آمار محبوبیت کارتر با ادامه مشکلات اقتصادی ایالات متحده، مانند تورم بالا، افزایش قیمت گاز و حادثه هسته‌ای «تری مایل آیلند» پدتر شد. تا اوایل ژوئن، آمار محبوبیت کارتر به ۲۹ درصد کاهش یافت که او را به یکی از پنج رئیس‌جمهور در تاریخ آمریکا تبدیل کرد که به زیر ۳۰ درصد سقوط کرده‌اند(همراه با هری ترومن، ریچارد نیکسون، جرج اچ. دابلیو. بوش و جرج دابلیو. بوش). سخنرانی ماه ژوئیه او که به بحران اعتماد ملی اشاره کرد – که به «سخنرانی مایخولیا» معروف شد– توانست برای مردم الهام‌بخش باشد.

آمار محبوبیت کارتر تا پاییز ۱۹۷۹ در سطحی تاریخی پایین باقی ماند. در میانه کاهش محبوبیت رئیس‌جمهور، «ادوارد کندی» سناتور ماساچوست و «جری براون» فرماندار کالیفرنیا، کارزارهایی را برای به چالش کشیدن کارتر برای نامزدی حزب دموکرات در انتخابات ۱۹۸۰ آغاز کردند. در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، با تسخیر سفارت آمریکا در ایران و دستگیری ۶۶ آمریکایی که بیشتر آن‌ها تا پایان دوران ریاست‌جمهوری کارتر در ایران باقی ماندند، دولت کارتر مهم‌ترین و بزرگ‌ترین ضربه را خورد.

نقطه بحران جدید بین‌المللی حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان بود که در اواخر دسامبر ۱۹۷۹ رخ داد. کارتر در واکنش به این رویداد خواستار تحریم بازی‌های المپیک تابستانی ۱۹۸۰ در مسکو شد. اندکی پس از این اعلام، آمار محبوبیت او به ۵۸ درصد افزایش یافت که بالاترین میزان از پایان ماه عسل ریاست‌جمهوری او در پاییز ۱۹۷۷ بود. با این حال، کارتر با یک اقتصاد بد، تسخیر سفارت و تهدید فزاینده شوروی روبه‌رو بود، درحالی‌که تلاش می‌کرد حضور خود در کاخ سفید را تعدیل کند. تا مارس، درست پس از آغاز کارزار‌های نامزدی ریاست‌جمهوری، آمار محبوبیت کارتر دوباره به پایین‌ترین سطح رسید. او توانست نامزدهای حزبی را برای نامزدی حزب دموکرات شکست دهد، حتی با کاهش مداوم آمار محبوبیتش که در ژوئن به ۳۱ درصد کاهش یافت. آخرین آمار محبوبیت شغلی کارتر توسط گالوپ پیش از انتخابات ۱۹۸۰، تنها ۳۷ درصد بود. پس از باخت در انتخابات به «رونالد ریگان»، کارتر دوران ریاست‌جمهوری خود را با آمار محبوبیت ۳۴ درصد در نظرسنجی دسامبر ۱۹۸۰ به پایان رساند.

— شعبده بازی با نام صلح و حقوق بشر

علی‌رغم سیاست داخلی نحیف وضعیف کارتر که شامل دوره رکود–تورم بی‌سابقه در تاریخ آمریکا پس از جنگ جهانی بود، در دوره ریاست کارتر، سیاست خارجی آمریکا از پرکارترین و تعیین‌کننده‌ترین دوران بود. سیاست خارجی کارتر در کاخ سفید مبتنی بر استراتژی مهار رقبا از طریق توافق بود؛ سیاستی که گرچه در کوتاه‌مدت، دوره ریاست‌جمهوری‌اش را جوان‌مرگ کرد اما توانست با مهار رقبا، دشمنان بالقوه و جریان‌های ضدامپریالیستی، تأثیرات بلندمدتی بر تأمین منافع ایالات متحده بگذارد. یکی از مصادیق این سیاست، پیمان کمپ‌دیوید و عادی‌سازی روابط میان مصر و رژیم‌صهیونیستی بود. اما کارتر غیر از این اقدام، اقدامات دیگری نیز برای کنترل رقبا انجام داد:

۱) پیمان‌های کانال پاناما در سال ۱۹۷۷

کارتر دوره ریاست‌جمهوری خود را با هدف تنظیم مجدد و بهبود روابط با کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی آغاز کرد. کارتر امیدوار بود با این کار بتواند از نفوذ و رشد دیدگاه‌های ضدامپریالیستی

در کشورهای آمریکای جنوبی جلوگیری کند و با ایجاد محبوبیت به واسطه این پیمان، از دخالت واشنگتن در امور این کشورها به‌منظور منافع خود، بکاهد. نیروی نظامی ایالات متحده از سال ۱۹۰۳ کنترل کانال پاناما را که در منطقه‌ای به نام «منطقه کانال» در قلمر غیر مستقل ایالات متحده قرار داشت، بر عهده گرفته بود. تا اواخر دهه ۷۰گرانی‌هایی وجود داشت که اوضاع ممکن است به یک کارزار چریکی علیه نبروهای آمریکایی در آنجا منجر شود؛ بنابراین ستاد مشترک ارتش ایالات متحده موافقت کرد مذاکراتی در مورد آینده کانال آغاز شود. در سپتامبر ۱۹۷۷، کارتر مذاکرات را برای دو پیمان با ژنرال «آمر تورریخوس هرا» رهبر پاناما تکمیل کرد. اولین پیمان بی‌طرفی، امنیت تمامی کشتی‌های عبوری از کانال را تضمین می‌کرد و به ایالات متحده این حق را می‌داد که در برابر تهدیدات احتمالی علیه این بی‌طرفی، مداخله کند. دومین پیمان مسیر انتقال کنترل کانال به پاناما را مشخص می‌کرد که با انحلال منطقه کانال در پایان ۱۹۷۹ آغاز می‌شد و در پایان ۱۹۹۹ به کنترل کامل پاناما ختم می‌گشت.

کارتر در مقاعد کردن سنای ایالات متحده برای تصویب این دو پیمان، که کاری بی‌سابقه بود، مهارت غیر معمولی از خود نشان داد. با این حال، عقب‌نشینی ایالات متحده موجب خشم و بسیج مخالفت‌های جمهوری‌خواهان شد که آن را اشتباهی استراتژیک می‌دانستند. در هنگام امضای پیمان‌ها، کارتر اعلام کرد که با دیگر کشورها با «عدالت و نه زور» برخورد می‌کند. علی‌رغم مخالفت جمهوری‌خواهان و افت جدی محبوبیت کارتر در جریان تصویب این پیمان، سیاست مهار پاناما و کشورهای حوزه‌کارائیب از طریق این پیمان به‌ظاهر دوستانه، موفق عمل کرد. روابط ایالات متحده و پاناما علی‌رغم تنش‌ها در دوران مانوئل نوریگا (۱۹۸۳–۸۹) همچنان تقویت شد.

۲) کمپ دیوید؛ صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد

سیاست خاورمیانه‌ای کارتر با امید به یک توافق منطقه‌ای جامع به منظور تأمین امنیت رژیم‌صهیونیستی آغاز شد. این سیاست در نهایت با یکی از مهم‌ترین و عملی‌ترین توافقات او پایان یافت: معاهده «صلح» میان مصر و رژیم‌صهیونیستی که از سال ۱۹۴۸ در حال جنگ بودند. طرح کارتر برای مذاکرات صلح میان رژیم‌صهیونیستی و کشورهای عربی پیرامون آن از مذاکرات چندجانبه ژنو که پس از جنگ یوم کپور ۱۹۷۳ برگزار شد، ریشه می‌گرفت. کشورهای عربی پس از شکست در جنگ یوم کپور و جنگ شش‌روزه، ایالات متحده را به‌عنوان میانجی قبول کردند.

ایده زمین در برابر مصالحه مشکلات زیادی داشت. اردن بر لزوم حضور سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) در مذاکرات تأکید داشت که برای اسرائیل غیرقابل پذیرش بود؛ اردن، عربستان سعودی و سوریه می‌خواستند به‌صورت بلوکی مذاکره کنند و نگران بودند که انور سادات، رئیس‌جمهور مصر که به بی‌ثباتی داخلی مواجه بود، بخواهد به‌طور دوطرفه مذاکره کند. علاوه بر این، چون مناقشه عربی–اسرائیلی در آن زمان به‌عنوان جنگ نیابتی میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی ادامه داشت، دو برابرقدرت باید این موازنه‌قدرت را ملدیریت می‌کردند. در همین حال، رؤیای کارتر برای خاورمیانه با مخالفت‌هایی در داخل ایالات متحده مواجه بود؛ بسیاری از طیف راست‌گرا در جامعه یهودیان آمریکا از سیاست‌های کارتر در هراس بودند و راه حل مسئله اعراب و اسرائیل را جنگ با اعراب تصویب می‌کردند.

دو رویداد مسیر مذاکرات ژنو را متوقف کرده و راه را برای مذاکرات دوطرفه مصر–اسرائیل باز کرد: انتخاب مناحیم بگیم به‌عنوان نخست‌وزیر راست‌گرای اسرائیل در ژوئن ۱۹۷۷ و اعلامیه بعدی سادات که اعلام کرد خواهان سفر به قدس و همچنین سخنرانی در پارلمان اسرائیل است. پس از سفر سادات به فلسطین اشغالی، گروه‌های کاری از هر دو کشور مذاکرات خود را آغاز کردند؛ اگرچه بی‌اعتمادی متقابل موجب شوعی لرزان شد. کارتر با کمک مشاورانی چون برنسنکی و ونس، میانجی‌گری کرد تا مانع ترک مذاکرات از سوی هرکدام از طرفین شود. تا تابستان ۱۹۷۸، کارتر اعتماد هر دو رهبر را جلب کرد و برای برگزاری یک نشست در کمپ دیوید، اقامتگاه ریاست‌جمهوری در خارج از واشنگتن، اقدام کرد. اراده شدید کارتر برای رسیدن به توافق و توانایی او در برقراری ارتباط شخصی با بگیم و سادات، حیاتی بود. کارتر مذاکرات را به مدت دو هفته در ماه اکتبر رهبری کرد، اغلب با هر یک از دو رهبر جداگانه ملاقات می‌کرد؛ زیرا بگیم و سادات با یکدیگر صحبت نمی‌کردند. پاشاری کارتر نتیجه داد. اسرائیل با چهارچوبی برای آتش‌بس با مصر که شش‌ماه بعد به امضا رسید، روبه‌رو شد. در ازای آن، بگیم نیروهای اسرائیلی را از صحرای سینا خارج کرد.

مصر و اسرائیل همچنین توافقی برای یک طرح بزرگ‌تر برای یک توافق صلح منطقه‌ای امضا کردند، توافقی که شروع قدرت‌گیری و یک‌تازای رژیم تل‌آویو در منطقه غرب آسیا بود. این توافق شامل مکانیسمی برای ایجاد یک نهاد خودگردان در کرانه باختری و نوار غزه بود. این فرایند در دوره‌های ریاست‌جمهوری جورج بوش پدر و بیل کلینتون ادامه یافت و با پیمان‌های اسلو ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ که به رسمیت شناختن متقابل اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) را به همراه مسیر خودگردانی فلسطینیان در کرانه باختری و غزه ترسیم کرد، به پایان رسید. توافق‌هایی که سنگ بنای عادی‌سازی روابط اعراب و رژیم تل‌آویو، خلع سلاح مقاومت فلسطین و سلطه استعماری اسرائیل بر منطقه کرانه باختری بود.

۳) بازسازی روابط ایالات متحده با چین در ۱۹۷۹

نرمال‌سازی روابط کارتر با جمهوری خلق چین (PRC) نقطه‌عطفی در سیاست خارجی ایالات متحده در آسیا بود و شرایطی را برای دهه‌های آینده فراهم ساخت. دو کشور تا اوایل دهه ۱۹۷۰ ارتباط کمی داشتند، زمانی که سفر رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون به چین فرصتی برای مذاکرات فراهم کرد. مذاکرات برای برقراری روابط رسمی برای چند سال متوقف بود، اما کارتر به محض به دست گرفتن ریاست‌جمهوری، برنامه‌ها برای پیشبرد این روابط را تأیید کرد.

رهبر چین، دنگ شیائوپینگ، در ژانویه ۱۹۷۹ درحالی‌که در کاخ سفید سخنرانی می‌کرد، از کارتر قدردانی کرد. اول ژانویه ۱۹۷۹، دو کشور یکدیگر را به‌طور رسمی به رسمیت شناختند و سفیران خود را مبادله کرده و سفارتخانه‌هایشان را افتتاح کردند. ایالات متحده همچنین به‌طور رسمی موضع جمهوری چین را مبنی بر «یک چین» که شامل تایوان نیز می‌شود، به رسمیت شناخت؛ سیاستی که ایالات متحده امروز هم آن را حفظ کرده است. علاوه بر این، دولت کارتر موافقت کرد پیمان دفاعی مشترک با تایوان را قطع کرده ولی به‌طور غیررسمی از این جزیره حمایت کند. این تصمیم با واکنش‌های منفی از سوی کنگره مواجه شد که قانون روابط تایوان (TRA) را تصویب کرد؛ یکی از مهم‌ترین قوانین نظارتی کنگره در زمینه سیاست خارجی. این قانون که کارتر آن را امضا کرد، ایالات متحده را موظف می‌کرد تا به تایوان سلاح ارائه دهد و از این جزیره حمایت نظامی کند و به این ترتیب حضور نظامی آمریکا از طریق تایوان در دریای چین تأمین شد.

۴) جنگ شوروی و افغانستان در سال ۱۹۷۹

حمله شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ یک بحران بین‌المللی دیگر بود که بلافاصله پس از انقلاب ایران و ماجرای گروگان‌گیری اتفاق افتاد. تا آن زمان، دولت کارتر از هرگونه جنگ نیابتی بزرگ یا تشدید تنش‌ها با مسکو خودداری کرده بود. کارتر چند ماه پیش از این، پیمان دوم محدودیت تسلیحات استراتژیک (SALT II) را با رهبر شوروی، لئونید برزنف، برای محدود کردن انبارهای تسلیحات هسته‌ای استراتژیک با موفقیت مذاکره کرده بود. یک دولت ضدشوروی در منطقه –ایران– قبلاً سقوط کرده بود و کارتر که از تهاجم به افغانستان غافلگیر شده بود، با اقداماتی تهاجمی واکنش نشان داد. او انتقال کمک‌های نظامی مرگبار به جنگجویان اسلامی ضدشوروی، معروف به مجاهدین را تأیید کرد و از سرویس اطلاعاتی پاکستان به عنوان واسطه استفاده کرد. (واشنگتن از آوریل سال قبل کمک‌های غیرنظامی به شورشیان افغان ارائه کرده بود). کارتر همچنین از سنای ایالات متحده خواست که روند تصویب پیمان SALT II را متوقف کند. در نتیجه، شمار «عدالت، نه زور» کارتر جای خود را به «دکترین کارتر» داد، یک استراتژی تهاجمی امنیت ملی ایالات متحده که بر خلیج فارس و خاورمیانه گسترده‌تر متمرکز بود و شامل افزایش سالانه ۵ درصد در هزینه‌های دفاعی می‌شد. او همچنین خواستار تحریم بازی‌های المپیک تابستانی ۱۹۸۰ در مسکو شد. حمایت کارتر از مجاهدین توسط دولت‌های ریگان و بوش ادامه یافت و به‌طور رسمی پس از فروپاشی شوروی پایان یافت.

— میراث کارتر برای منطقه ما

در بررسی میراثی که کارتر از خود به جای گذاشته است، بیش و پیش از هر چیز انعکاس سیاست خارجی او قضاوت‌ها را تعیین می‌کند. اینکه کارتر در سال ۲۰۰۸ درباره آپارتاید اسرائیل کتاب نگاشته است و اینکه جبه فروتوتش در پی‌ری در نظاهرات حمایت از فلسطین حضور پیدا کرده است، در برابر خدمت بزرگی که او، مانند همه رؤسای‌جمهور آمریکا،



به اسرائیل کرده است، چندان به چشم نمی‌آید. نه آن نهاد‌های حقوق بشری، نه بازدید از غزه و نه حمایت‌های لفظی، هیچ کدام نمی‌تواند از کارتر چهره‌ای حقوق بشری بسازد، مگر آنکه حافظه تاریخی مردم این منطقه و جهان تعطیل شود. خوشبختانه اجل آن‌قدر به کارتر مهلت داد که ۱۵ ماه نسل‌کشی در غزه را ببیند و تبعات میراثی را که در منطقه خاورمیانه به جا گذاشته است، تماشا کند.

۱) خلع سلاح مقاومت فلسطین

حمایت اندک کارتر از خودمختاری فلسطینی‌ها، او را به قهرمان بسیاری از مسلمانان ایالات متحده تبدیل کرده است؛ گروهی که مسئله فلسطین را مسئله‌ای وجودی می‌دانند. با این حال، تمجید از کارتر یا لقب دادن او به عنوان پیشگام آزادی فلسطین، نادیده گرفتن سیاست‌های خاورمیانه‌ای او است که در واقع، نادیده گرفتن تاریخ است. در حقیقت، توافقات کمپ دیوید ۱۹۷۸، چشم‌انداز فلسطین آزاد را از بین برد. خیانت کارتر در سراسر دنیای عرب و در ایران آشکار بود. با قطع همبستگی مصر با فلسطین، او به‌طور مؤثر شکست بزرگی برای اتحاد عربی حول فلسطین را اجرایی می‌کرد. امروزه، در حالی که کشوری که هم‌مرز غزه است با اسرائیل و ایالات متحده متحد شده است، کارتر همچنان میراث خود را نشان می‌دهد. میراث وحشیانه کمپ دیوید اثرات ماندگاری به مراتب بیشتر –به‌ضرر فلسطینی‌ها– نسبت به کتاب او در ۲۰۰۸ درباره آپارتاید اسرائیل داشته است.

۲) پمپاژ سلاح به افغانستان و رشد افراطی‌گری

برای مشاهده اینکه کارتر چگونه چیزی جز یک نمایش از صلح‌طلبی نبوده است، کافی است به سیاست او در قبال کابل نگاه کنید. در دوران کارتر (و مشاور امنیت ملی جنگ سرد آمریکا، زنگینو برژنسنکی) بود که عملیات سیکلون اجرا شد. یک برنامه مخفی CIA برای تأمین مالی و گسترش نیروهای طالبان در افغانستان. دولت کارتر اولین دولتی بود که ایدئولوژی جهادی را از طریق واسطه‌های پاکستانی و سعودی خود ترویج داد. برای دولت کارتر، هدف این بود که شوروی را وارد جنگی «غیربرنده» کند؛ به این معنا که جنگی برای تضعیف روحیه و اقتصاد این کشور باشد. اما با پمپاژ سلاح‌ها، تأمین مالی و آموزش به جنبش‌های افراطی در افغانستان، شوروی وادار شد از همسایه سوسیالیستی خود در برابر یک کودتای راست‌گرا دفاع کند. قابل ذکر است که نسلی از افراط‌گرایانی که در عملیات سیکلون حمایت شدند، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را انجام دادند. ممکن است کارتر طرح‌ریزی سقوط برج‌ها را که ده‌ها سال پس از حمایت از جنگجویان مذهبی افغان انجام شد، انجام نداده باشد، اما دولت او چنین اقداماتی را پایه‌گذاری کرد. در ایالات متحده، پمپادهای ۱۱ سپتامبر به این معنا بود که مسلمانان آمریکایی با اقدامات نفرت‌انگیز، بازداشت‌های نامحدود و اخراج مواجه شدند. واژه «اسلاموفوبیا» به کلمه‌ای رایج تبدیل شد تا این شرایط را توصیف کند. «اسلام افراطی» برای حملات به برج‌های تجارت جهانی مقصر شناخته شد. اینکه این افراط‌گرایی ریشه در برنامه‌های دوران جنگ سرد کارتر، مانند عملیات سیکلون داشت، توسط همان فراموشی تاریخی اجباری، در اذهان مردم جهان به محاق رفت. این تاریخ نشان می‌دهد که کارتر مخالف جورج بوش نبوده است. در واقع، هر دو یک هدف ریاست‌جمهوری داشتند؛ بازی کردن با خاورمیانه برای منافع سیاست خارجی آمریکا.

۳) دکترین کارتر و نفت ما!

دکترین کارتر به ایالات متحده اجازه می‌داد در صورت لزوم از نیرو و استفاده کند تا منافع نفتی آمریکا را در خاورمیانه حفظ کند. پژوهشگر سیاسی فیلیس نینیس نقل می‌کند که کارتر در اشاره به نفت در غرب آسیا، آن را «نفت ما» نامید، یک اصل بنیادین در سیاست اقتصادی خارجی آمریکا؛ اینکه باید دست‌رسی آمریکا به نفت خاورمیانه را به هر قیمتی حفظ کرد. اینکه او در سال‌های پایانی عمرش درباره آپارتاید اسرائیل و وضعیت فلسطینی‌ها سخن گفته، در تضاد با میراثی است که در عرصه سیاست جهانی به جا گذاشته است. شاید بزرگترین موفقیت کارتر توانایی او در انجام وظیفه‌ای بود که به همه رؤسای‌جمهور آمریکا محول شده است؛ گسترش امپراتوری برای منافع نخبگان حاکم. کارتر این کار را در حالی انجام داد که شهرت مردی که برای انجام ضروریات خشونت‌آمیز این شغل، «بیش از حد انسانی» بود را کسب کرد. با مرگ او و پس از گذشت یک سال از مشاهده یک نسل‌کشی زنده، قضاوت ما این است: برخلاف همه برجسب‌های صلح‌طلبی و حقوق بشری، کارتر یک رئیس‌جمهور کاملاً آمریکایی بود.